

دعای روز چهارم

اللهم قَوِّنِي فِيهِ عَلَى اِقَامَةِ اَمْرِكَ، وَاذِقْنِي فِيهِ حَلَاوَةَ ذِكْرِكَ، وَاوْزِعْنِي فِيهِ لِاِدَاءِ
شُكْرِكَ بِكَرَمِكَ؛ وَاَحْفَظْنِي فِيهِ بِحِفْظِكَ وَ سِتْرِكَ يَا اَبْصَرَ النَّاطِرِينَ:

خدایا مرا در این روز بر اقامه و انجام فرمانت قوت بخش و حلاوت ذکر
را بمن بچشان و برای ادای شکر خود به کرمت مهیا ساز و در این روز به
حفظ و پرده پوشی ات مرا از گناه محفوظدار، ای بصیرترین بینایان عالم!

ترجمه منظوم دعا

ده مرا توفیق و قوت یا حکیم	کن مرا تأیید و تسدید عظیم
بهر بر پاداشتن امر تو را	سعی کردن در طریق مستقیم
شوکتی تا دین حق قوت دهم	اندر این مه سیر در نهج قویم
امر بالمعروف و نهی از بد کنم	بر در کویّت به این حالت مقیم
می چشان شیرینی ذکر خودت	بر من ای فیاض ذوالفیض العمیم
هم موفق کن که بنمایم اداء	شکر نعمت‌هایت ای حیّ قدیم
گرچه ممکن نیست شکر کل آن	ز آنکه نامحصور می باشد نعیم
حفظ فرما بنده را در حفظ خود	خاصه از تسویل شیطان رجیم
هم بپوشان عیب بی حد مرا	چون که ستاری و غفار و رحیم
ای که از هر ناظری بیناتری	یک نظر بر حال این عبد لئیم

فقره اول دعا

اللَّهُمَّ قَوِّنِي فِيهِ عَلَى إِقَامَةِ أَمْرِكَ:

خدایا مرا در این روز بر اقامه و انجام فرمانت قوت بخش.
 خدایا به من قوت بده تا در ماه رمضان خوب عبادت کنم و امر تو را اطاعت کنم. نباید فراموش کرد قوت عبادت غیر از قوت بازو است. این دو قوه با هم دیگر تفاوت دارد. ممکن است شخصی سن زیادی داشته باشد؛ اما قوه عبادتش از جوانان بیشتر باشد. باید دعا کنیم که در ماه رمضان خدا به ما قوه عبادت عطا کند.
 در دعای کمیل هم آمده: قَوِّ عَلَى خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي: خدایا قوتم بده که اعضاء و جوارحم در خدمت تو باشد.

قوت از خداست

خداوند بندگان را مختار آفریده، به صورتی که خود انتخاب نمایند که اطاعت و بندگی خدا را بکنند یا معصیت و نافرمانی اش را.
 کسی آنها را مجبور نمی کند؛ ولی بعضی از بندگان را خداوند در انجام امور خیر کمک می کند و قوت انجام اعمال و کارهای خیر را به آنان عطا می فرماید.
 در دعای این روز هم ما این درخواست را از خداوند مسئلت نمودیم.
 در دعای شریف افتتاح، که ان شاء الله در این ماه شریف مداومت بر خواندن آن داشته باشیم، پس از حمد و ستایش الهی که این گونه شروع می شود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أفتَحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ... سِيسِ مِي خَوَانِيم:

وَأَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ بِمَنْكَ، بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۲

خدایا تو با احسان خود، دیگران را به راه راست هدایت می کنی و استوار می داری. ای خدایی که همه چیز از توست؛ هر که هر چه دارد، تو به او عطا کرده ای.

۱. مفاتیح الجنان؛ دعای کمیل.

۲. آل عمران: ۲۶.

هر کس به هر کمالی رسیده، به خواست تو بوده است. توفیق خواندن دعا را نیز تو باید عطا کنی.

خدایا، دست ما را بگیر و به ما توفیق دعا مرحمت فرما. چه بسیار بندگانی که در سراسر جهان از یاد تو غافل اند! پروردگارا، اگر دست ما را ننگرفته بودی، ما نیز در زمره غافلان بودیم. آنچه هست در پرتو توفیقات توست. اگر کسی توفیق یابد که راه حق و صواب را ببیند، در واقع منتی است که خدا بر او نهاده و او را در این راه یاری رسانده است.

این فراز از دعا اشاره دارد به اینکه گرچه انسان آزاد آفریده شده تا خودش راه خوب و بد را انتخاب کند؛ ولی اگر راه صحیح را برگزید، خدا او را تأیید می‌کند. در حدیث قدسی آمده است:

«مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شَيْئاً تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعاً»^۱ هر کس یک وجب به من نزدیک شود، من یک ذراع [دو وجب] به او نزدیک می‌شوم.

پس از توجه به صفات الهی و ستایش او، به دلیل توفیقاتی که به انسان عطا فرموده است، در ادامه دعای افتتاح می‌فرماید:

اللَّهُمَّ أَذِنْتَ لِي فِي دُعَائِكَ وَمَسْئَلَتِكَ:

خدایا [این تو بودی که] اجازه دادی با تو سخن بگویم و از تو درخواست کنم.

نکته‌ای که در این فراز از دعا به آن اشاره شده، بسیار لطیف است؛ ولی غالباً از آن غافل ایم. ما تصور می‌کنیم با دعا و مناجات خود، کار بزرگی انجام داده‌ایم و باید بر خدا منت بگذاریم.

اما در این فراز امام علیه السلام می‌فرماید:

خدایا چه منت بزرگی بر من نهادی که اجازه دادی در خانه تو بیایم، دعا کنم و خواسته‌های خود را بازگو کنم. شاید متوجه نباشیم که خداوند چه لطف بزرگی به ما

کرده که اجازه داده با او صحبت کنیم، به ویژه با توجه به انبوه گناہانی که در طول عمر خود مرتکب شده‌ایم.

از این رو امام سجاد علیه السلام به خدا عرضه می‌دارد:

«مَنْ أَعْظَمَ النِّعَمِ عَلَيْنَا جَرِيَانُ ذِكْرِكَ عَلَيَّ أَسْتَتِنَا وَإِذْنُكَ لَنَا بِدُعَائِكَ»^۱ خدایا، از بزرگترین نعمت‌هایت بر ما این است که ذکر تو بر زبان ما جاری می‌شود و اینکه اجازه دادی تا تو را بخوانیم و با تو راز و نیاز کنیم.

این لطف مضاعفی است از سوی خداوند که هر کس راه او را انتخاب کند، خدا او را تأیید می‌نماید. توفیق عبادت و دعا را به بنده عطامی‌فرماید تا او را بخواند و اطاعت اوامر او را بکند و نه تنها توفیق عبادت؛ بلکه قوت انجام عبادت را به او می‌دهد.

فقره دوم دعا

وَأَذِقْنِي فِيهِ حَلَاوَةَ ذِكْرِكَ: و حلاوت ذکر تو را به من بچشان. اگر این‌طور شد، دعای کمیل خواندن هم مزه پیدا می‌کند. دعای ابوحمزه خواندن و دعای افتتاح مزه می‌کند. روزه ماه مبارک رمضان مزه می‌کند و... بدانیم که عبادت هم مزه دارد.

انسان در مسیر زندگی دنیایی خویش، لحظاتی شیرین و به یاد ماندنی را تجربه می‌کند که شیرینی آن، همیشه در کام وجودش ماندگار است. از بین تمام این لحظات، شیرین‌ترین لحظات عمر یک مؤمن واقعی، لحظاتی است که با خدای بی‌نیاز به خلوت نشست و به راز و نیاز و عبادت با حضرت حق می‌پردازد.

البته این شیرینی را انسانی می‌تواند احساس کند که طعم ایمان واقعی را از عمق جانش چشیده باشد. چنین کسی هرگز حاضر نیست که این لحظه زیبا و دلربا را با تمام دنیا و آنچه در آن است، معاوضه نماید.

۱. مفاتیح الجنان؛ مناجات خمس عشره، مناجات سیزدهم.

«...إِنَّ أَدْنَىٰ مَا أَنَا صَانِعٌ بِهِمْ أَنْ أَنْزِعَ حَلَاوَةَ مُنَاجَاتِي عَنْ قُلُوبِهِمْ»: اگر عالمی به علمش عمل نکند، کمترین عذابی که خدا برای او در نظر می‌گیرد این است که حلاوت مناجات با خدا از او گرفته می‌شود.

داستان:

یکی از خدام حرم مطهر علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌گوید: یک شب برای بستن درب پشت بام حرم، از پله‌ها بالا رفتم. مرحوم حاج شیخ حسنعلی را بالای بام و در کنار گنبد مشغول نماز و در حال رکوع دیدم. رکوعش طولانی شد. چند بار رفتم و برگشتم؛ ولی او همچنان در حال رکوع بود. طبق دستور درب پشت بام را بستم و پایین آمدم و به خانه رفتم. آن شب برف سنگینی بارید. هنگام سحر قبل از اذان صبح به حرم برگشتم. نگران جناب شیخ بودم و با عجله از پله‌های بام بالا رفتم. دیدم شیخ حسنعلی در همان رکوع آغاز شب است و برف روی پشت ایشان با برف روی سطح زمین برابر است. این نشان از آن است که آنقدر از نماز و راز و نیاز با حضرت حق لذت می‌برد که رکوع طولانی برای او خستگی ندارد و از اول شب تا به صبح با وجود باریدن برف سر از رکوع بر نمی‌دارد.

انسان و نیاز به لذت

یکی از ویژگی‌های انسان، نیاز به لذت است؛ هم جسم او لذت طلب است و هم روحش. با این تفاوت که لذت جسمی همگانی است و زود درک می‌شود؛ ولی لذت روحی و معنوی چنین نیست و همه کس از آن بهره‌مند نخواهد بود؛ بلکه شرایط و مقدمه‌هایی دارد که اگر رعایت شود و مدتی استمرار یابد، اندک‌اندک به دست می‌آید و اگر حاصل شد، به یقین با هیچ لذت مادی نمی‌توان آن را مقایسه کرد.

راه‌کار رسیدن به لذت معنوی:

فردی به حضور یکی از اولیای خدا رسید و عرض کرد: چه می‌شود اگر گوشه چشمی به ما کنید و ما را هم‌ره بنمایید تا به لذتی برسیم و روحمان به پرواز درآید؟
مرد خدا با لحنی مشفقانه به او چنین فرمود: عزیزم، خدا برای همگان است و هیچ‌کس از درگاهش محروم نیست. کافی است تو هم به طرف او حرکت کنی. او پرسید: چگونه؟ گفت: اول از گناه بپرهیز. سپس با انجام وظایف بندگی، خود را به او نزدیک کن تا لذت انس با او را بچشی؛ زیرا خود فرموده است که طالب دنیا از لذت مناجات با من محروم است.

گفت: دوست دارم چنین کنم؛ اما نمی‌توانم. فرمود: عزیزم! مردم باز شکاری را کم‌کم رام می‌کنند. بلکه اگر بخواهی به یک‌باره نفس را رام کنی، مشکل است؛ اما آهسته آهسته می‌شود آن را رام کرد. پرسید: چرا زود از نماز و دعا خسته می‌شوم؟ گفت: موانعی وجود دارد، اگر آنها را برطرف سازی، نه فقط خسته نمی‌شوی؛ بلکه غرق در سرور و لذت می‌گردی. سؤال کرد: آن موانع چیست؟

فرمود: امام سجاده علیه السلام در «دعای ابوحمزه» آنها را برشمرده است. آن دعا را زیاد بخوان و در آن تدبر کن. گفتم: نخستین خواسته‌ام چه باشد؟ گفت: خود رفیق؛ چون یکی از اسم‌های خدا رفیق است. تعجب کردم و گفتم: آیا واقعا خدا رفیق است؟ گفت: رفیق حقیقی خداست و کسی رفیق‌تر از او پیدا نمی‌شود. جز خدا کدام رفیق است که به او بدی کنی و او دم به دم بیشتر به تو خوبی کند؟ دیدم درست می‌گوید. گفتم: از این رفیق چه بخواهم؟

گفت: سر را به طرف آسمان بلند کن و صادقانه بگو: رفیق! دوست دارم؛ ولی این را بدان، تو که نان و نمک رفیق را می‌خوری، مواظب باش نمکدان را نشکنی. سر را به سوی آسمان بلند کردم، گفتم: ای رفیق شفیع! دوست دارم. خدایا! تا کنون هر چه خواستم، برای خودم بود. مرا ببخش که غیر تو را طلب کردم. خدایا! شنیده‌ام همت بلند را دوست داری، به من همت بلندی عطا کن که به کمتر از رسیدن به رضا و لقای تو قانع نشوم.^۱

۱. بخشی از مقاله علی اصغر رضایی .

الهی دلی ده که جای تو باشد
 الهی بده همتی آن چنانم
 لسانی که در وی ثنای تو باشد
 ای چنانم کن از عشق خود مست
 که سعیم وصول لقای تو باشد
 الهی عطا کن به فکرم تو نوری
 که خواب و خورم از برای تو باشد
 که محصول فکرم دعای تو باشد^۱

چرا از مناجات لذت نمی‌بریم؟

آیت‌الله مصباح در تفسیر مناجات خمس عشره می‌فرمایند:
 چه چیز موجب می‌شود که انسان دوست نداشته باشد با خدا مناجات کند؟ خدا خیلی جاها خودش فرموده اگر کسانی بعضی از ویژگی‌ها را داشته باشند، من شیرینی مناجاتم را از کام آنها بر می‌دارم:

«لَا أَذِيقُهُ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِي»^۲

روایتی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که می‌فرمایند:

«قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِذَا عَلِمْتُ أَنَّ الْغَالِبَ عَلَى عِبْدِي الْإِسْتِغَالَ بِي نَقَلْتُ شَهْوَتَهُ فِي مَسْأَلَتِي وَمُنَاجَاتِي»^۳ خدا می‌فرماید: اگر دیدم که بنده‌ام اغلب اوقاتش را صرف من می‌کند و به فکر من است.

یعنی به فکر این است که چه تکلیفی دارد تا انجام بدهد، یا از چه نهی شده است که اجتناب کند (ممکن است لحظات و ساعاتی رفتارهای نامناسبی هم داشته باشد) تمایلات او را سوق می‌دهم به طرف گفتگو و مناجات با خودم. به جای اینکه تمایل به امور پست و حیوانی داشته باشد، اصلاً علاقه‌اش به

۱. طوطی همدانی.

۲. مستدرک الوسائل؛ ج ۱۲، ص ۳۶.

۳. بحار الأنوار؛ ج ۹۰، ص ۱۶۲.

این دلیل می‌شود که با خدا صحبت کند. این لطفی است که خدا به او می‌کند. اگر کسانی باشند که بیشتر اوقات یا خدای ناکرده همه اوقاتشان فکر لذایذ دنیا باشند؛ فکر اینکه چه غذایی لذیذتر است، چه جایی مناسب‌تر است، چه لباسی زیباتر است، چه فیلمی لذت بخش‌تر است، مجالست با چه کسی شیرین‌تر است، چه پست و مقامی می‌توانند به دست بیاورند، خدا هم اجازه نمی‌دهد که با او مناجات کنند.^۱

فقره سوم دعا

و أَوْزَعْنِي فِيهِ لِأَدَاءِ شُكْرِكَ بِكَرَمِكَ:

و برای ادای شکر خود به کرمت مهیا ساز.

معنای شکر و مراتب آن

معنی شکر این است که انسان در مقابل فردی که از او خیری به وی رسیده، اظهار قدردانی کند و مثلاً بگوید: من ممنون هستم. آیا معنی شکر خدا همین است «الهی شکر» صیغه شکر است، نه خود شکر. مثل اینکه کلمه «استغفرالله» صیغه توبه است، نه خود توبه. توبه، پشیمانی از گناه و تصمیم به عدم تکرار است.

شکر یک معنی دقیقی دارد و آن عبارت است از قدردانی، اندازه‌شناسی و حق‌شناسی؛ بنابراین شکر هم درباره بنده نسبت به خدا و هم درباره خدا نسبت به بنده به کار می‌رود: «وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ»^۲: خدا شکور است؛ یعنی از عمل بنده قدردانی می‌کند، آن را از بین نمی‌برد. بنده اگر بخواهد قدرشناس و شاکر باشد، باید قدر نعمت‌های خدا را بداند؛ یعنی هر نعمتی را بداند برای چه هدف و منظوری است و در همان مورد مصرف کند.

البته توفیق شکر خداوند را باید از خدا خواست؛ زیرا همه چیز از ناحیه اوست و «توفیق» نیز «من الله» است. همان‌گونه که حضرت سلیمان عليه السلام از او چنین

۱. گفتارهای آیت‌الله محمد تقی مصباح یزدی در تفسیر مناجات خمس عشر.

۲. تغابن: ۱۷.

درخواست می‌کند: «رَبِّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ»: ^۱ خدایا به من الهام و عشق و علاقه نسبت به شکر نعمت‌هایت را مرحمت فرما.

ما غالباً تنها به نعمت‌هایی که هر روز با آنها سر و کار داریم توجه می‌کنیم و از بسیاری نعمت‌های آشکار و مخفی دیگر غافل هستیم از جمله:

* آنچه از طریق نیاکان و وراثت به ما رسیده است.

* هزاران بلا و گرفتاری که به لطف الهی هر آن و لحظه از ما دور می‌شود.

* نعمت‌های معنوی، مانند ایمان به خدا و اولیای او، یا تنفر از کفر و فسق و گناه که خداوند در قرآن از آن چنین یاد کرده است:

«حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ» ^۴

در حدیث می‌خوانیم: هرگاه نعمتی از نعمت‌های الهی را یاد کردید (به شما روی آورد)، به شکرانه آن صورت بر زمین گذارده و سجده کنید؛ حتی اگر سوار بر اسب (یا مرکب دیگر) هستید، پیاده شوید و این کار را انجام دهید و اگر ممکن نیست و نمی‌توانید، صورت خود را بر بلندی زین اسب (مرکب) قرار دهید و اگر این کار را هم نمی‌توانید، صورت را بر کف دست قرار دهید و خدا را شکر کنید. ^۲

شکر الهی گاهی با زبان و گفتار است و گاهی با عمل و رفتار.

یکی از مصادیق شکر عملی، نماز است. نماز، بهترین نمونه شکر خداوند است. خداوند به پیامبرش فرمود: به شکرانه آنکه ما به تو «کوثر» و خیر کثیر عطا کردیم، نماز برپا کن و قربانی کن.

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ، فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَر» ^۳

۱. شکر قلبی: تشکر به قلب و اعماق روح و روان و تذکر به آنچه اعطاء شده است.
۲. شکر زبانی: جاری ساختن بر زبان و ثناگویی منعم.
۳. شکر عملی: بروز شکر بر جوارح و اعضا، به گونه‌ای که انسان در حد توان بتواند از قوای خود برای مصالح و اموری که رضایت الهی در آن نهفته است، اقدام نماید.

۱. نمل: ۱۹.

۲. اصول کافی؛ باب شکر، حدیث ۲۵.

۳. کوثر: ۱ - ۲.

روایت شده که خداوند به حضرت موسی وحی فرستاد که ای موسی، حق شکر مرا به جای آور. عرض کرد: پروردگارا چگونه شکر کنم تو را که حق شکر تو باشد، در حالی که هیچ شکری نیست که به آن تو را شکر کنم. مگر آنکه همان شکر هم نعمتی است که تو به من ارزانی داشتی. فرمود: ای موسی اکنون حق شکر مرا ادا کردی که دانستی آن هم از من است.^۱

علامه طباطبایی در توضیح آیه «...سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» می‌فرماید: و حقیقت شکر، اظهار نعمت است. چنان‌که حقیقت کفری که مقابل آن است، اخفاء نعمت می‌باشد و اظهار نعمت عبارت از استعمال آن در محل خودش است. پس شکر خدا به این است که انسان نعمت را در محل خودش به کار برده و در موقع استفاده از آن نیز متذکر خدا بوده باشد.^۲

توفیقی که انسان به گاه شکر و عبادت به درگاه حق به دست می‌آورد، نعمتی است ارزنده که خداوند او را بدان مفتخر نموده و لازم است به پاس این شکرگزاری، به شکری دیگر پردازد. چنان‌که امام سجاده علیه السلام در مناجات شاکرین بیان می‌دارد: چگونه می‌توانم حق شکر تو را به جای آورم، در حالی که همین شکر من نیاز به شکر جدیدی دارد و هر زمانی که می‌گویم «الحمد لله» بر من فرض است که به دلیل همین توفیق شکرگزاری، بگویم: الحمد لله.

حضرت علی علیه السلام در موارد متعددی، به اهمیت شکر و فضیلت آن اشاره می‌کند: حمد و سپاس سزای خداوندی است که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر پیوند زده و به ازاء نعمت‌ها حمد را واجب کرده و شکر را سبب فراوانی آنها قرار داده، بر نعمت‌های او را حمد می‌کنیم؛ چنان‌که بر بلایش سپاس بگذاریم.^۳

نعمت‌های الهی افزون بر شکر و حمد انسان‌هاست و یادآوری این مطلب که بشر از سپاس‌گزاری الطاف بی‌حد الهی عاجز است؛ نزول نعمت از جانب پروردگار را بیشتر نموده و زمینه این امر را تحقق می‌بخشد. با این حال اگر انسان از دید خویش پنداشت کمتر از نعمت‌ها بهره‌مند شده و به بلایا و سختی‌ها گرفتار آمده،

۱. اصول کافی؛ ج ۴، ص ۳۰۱.

۲. تفسیر المیزان؛ ج ۷، ص ۶۵.

۳. نهج البلاغه؛ خطبه ۱۱۳.

وظیفه دارد به سپاسگزاری آفریدگار جهان پردازد. انجام اعمال صالح و بروز رفتار صحیح و پسندیده از جلوه‌های شکرگزاری و بیانگر تواضع، معرفت و شناخت بندگان با ایمان است و مسلماً باید خداوند را به عمل شکر گفت؛ اما بزرگان و پیشوایان دین حمد و سپاس از طریق زبان را نیز نوعی شکرگزاری دانسته‌اند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: خدا هر نعمتی که به بنده‌ای دهد، کوچک یا بزرگ، و او بگوید الحمدلله، شکرش را به جا آورده و باز فرمود: خدا هر نعمتی به بنده‌اش دهد که آن را از دل بفهمد، شکرش را ادا کرده است.^۱

حضرت عیسی و پیرزن شاکر:

وقتی حضرت عیسی علیه السلام از خداوند در خواست کرد کسی را به او نشان دهد که نزد خدا محبوب‌تر از او باشد. خداوند عیسی علیه السلام را به پیرزنی که کنار دریا زندگی می‌کرد، راهنمایی نمود. وقتی عیسی علیه السلام به سراغ آن خانم آمد، دید در خرابه‌ای زندگی می‌کند و با بدنی فلج و چشمانی نابینا در گوشه‌ای رها شده است. عیسی علیه السلام جلوتر رفت و دقت کرد. دید پیرزن مشغول این ذکر است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنْعِمِ الْمُنْفِئِ الْمُجْمِلِ الْمَكْرَمِ»:

خدایا شکر که نعمت دادی، کرم کردی، زیبایی دادی، کرامت دادی.

حضرت عیسی علیه السلام تعجب کرد که او با این بدن فلج که فقط دهانش کار می‌کند، چرا چنین ستایش می‌کند؟ با خود گفت که او از اولیای خداست و من بی‌اجازه وارد خرابه شدم. برگردم، اجازه بگیرم و بعد داخل شوم. به دم خرابه بازگشت و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ»؛ پیرزن گفت: «و علیک السَّلَامُ یا روح الله»؛ عیسی پرسید: خانم! مگر مرا می‌بینی؟

گفت: نه. پرسید: پس از کجا دانستی من روح الله هستم؟ پیرزن گفت: همان خدایی که به تو گفت: مرا ببین، به من هم گفت: چه کسی می‌آید. عیسی با اجازه آن خانم، وارد خرابه شد و پرسید: خداوند به تو چه داده که این قدر تشکر می‌کنی؟

۱. اصول کافی؛ ج ۴، ص ۲۹۳.

تشکر تو برای چیست؟ پیرزن گفت: ^۱ یا عیسی، الحمد لله دلی دارم ذاکر و زبانی دارم شاکر و تنی دارم صابر، خدا را به یگانگی یاد می‌کنم که هرچه آلات معصیت بوده، از من گرفته است. اگر چشم داشتم، به نامحرم نگاه می‌کردم و اگر دست داشتم، لقمه حرام بر می‌داختم و می‌خوردم و اگر پا داشتم، به دنبال لذات دنیا می‌رفتم. این نعمتی است که خداوند به من داده و به هیچ کس نداده است!

فقره چهارم دعا

وَاحْفَظْنِي فِيهِ بِحِفْظِكَ وَ سِتْرِكَ يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ:

در این روز، به حفظ و پرده‌پوشی‌ات مرا از گناه محفوظ دار، ای بصیرترین بینایان عالم.

خدایا در این روز مرا از گناه حفظ کن و توفیق به ترک گناه ده. تو ستارالعیوب هستی، پس مرا حفظ کن تا کسی از گناهانم با خبر نشود.

گناه و بوی بد آن

در روایت آمده است؛ اگر گناه بو داشت، هیچ دو نفری پهلوی هم نمی‌نشستند.
 قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي تَالِبٍ: «لَوْ تَكَاشَفْتُمْ مَا تَدَأَفْتُمْ»:^۲ اگر از گناهان هم خبر داشتید، هیچ کس جنازه دیگری را دفن نمی‌کرد! باید خدا را شکر کنیم که گناه بو ندارد.
 البته اولیاء الهی بوی بد گناه را متوجه می‌شوند؛ امثال شیخ رجب‌علی خیاط‌ها متوجه بوی گناه می‌شدند؛ بنابراین گناه بو دارد، ایمان هم بو دارد.
 اویس قرن یکی از زهاد ثمانیه است که شبی را به رکوع و شبی را به سجده می‌گذرانید. آن قدر تابش نور حقیقت در دل او اثر گذارده بود که با آنکه خدمت

۱. در بعضی نقل‌ها آمده که او گفت: آنچه به من داده بود، از من گرفت. آیا همین‌طور پس گرفته است؟ آیا وقتی می‌خواست آن را از من بگیرد، به من نگاه کرد و پس گرفت؟ عیسی فرمود: آری، اول به تو نگاه کرده و بعد پس گرفته است. پیرزن گفت: من به همان نگاه او خوشم. خدا این نگاه را به دیگری نداشته و به من کرده است؛ پس جای شکر دارد.

۲. بحارالأنوار؛ ج ۷۴، ص ۳۸۵.

رسول الله نرسیده بود، چنان اتصال باطنی داشت که وقتی که دندان پیامبر در احد شکست، دندان او در وطن خود شکست. شغل او شترچرانی بود و ارتزاقش از آن بود. مادری داشت که بسیار به او علاقمند بود. از مادر اجازه خواست رخصتش دهد تا به خدمت رسول الله ﷺ برسد. مادر نیم روز به او اجازه داد که در مدینه خدمت پیغمبر برسد و زیاده توقف نکند و اگر پیغمبر در مدینه نبود، مراجعت نماید. او پس به سوی مدینه آمد و از رسول الله ﷺ تفحص کرد. گفتند پیغمبر در مدینه نیست. یکی دو ساعت توقف نموده و روی اطاعت امر مادر مراجعت کرد. چون حضرت به مدینه مراجعت کردند، فرمود: این نور کیست که در این خانه می‌نگرم؟! گفتند: شتربانی که او پس نام داشت، آمد و چون شما تشریف نداشتید، برگشت. حضرت فرمودند: در خانه ما نور خود را به هدیه گذاشت و رفت.

چنین نقل شده است که رسول خدا می‌فرمود: بوهای خوش بهشت از جانب قرن به مشام می‌رسد. چقدر اشتیاق دیدار تو را دارم ای او پس! آگاه باشید هر کس او را زیارت کرد، سلام مرا به او برساند. سؤال شد ای رسول خدا، مگر او پس قرن کیست؟ فرمود: شخصی است که اگر از شما پنهان بماند، گویا کسی را گم نکرده‌اید و اگر در میان شما باشد، چندان به او توجهی نمی‌کنید و بها نمی‌دهید؛ اما به واسطه شفاعت او در روز قیامت، هم تعداد افراد قبیله ربیع و مضر به بهشت می‌روند. به من ایمان آورده است درحالی که مرا ندیده و در رکاب خلیفه من امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در جنگ صفین به شهادت خواهد رسید.^۱

بعضی انسان‌ها بدون اینکه عطری زده باشند، خوش بو هستند. برعکس بعضی افراد هستند که عطر هم که می‌زنند ولی بوی بدی می‌دهند، به خاطر اینکه ایمان و تقوای کاملی ندارند. نماز صبحش قضا شده؛ بنابراین بوی بدی می‌دهد. در حاشیه مفاتیح آمده: هر شب، سه بار فرشته و ملکی شما را برای نماز شب بیدار می‌کند، اگر بلند نشدی و اذان صبح گفته شد، شیطان خوشحال می‌شود که موفق به خواندن نماز شب نشده‌ای و بعد بر صورت این چنین شخصی بول می‌کند.

يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ: ای خدایی که از همه کسانی که نظر می‌کنند، بصیرتر هستی.

۱. بحارالأنوار؛ ج ۴۲، ص ۱۵۵؛ سفینه البحار؛ ج ۱، ص ۵۳؛ انوارالملکوت؛ ج ۲، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.

ای خدایی که از همه بیناتر هستی، به ما توفیق بده که ما در ماه رمضان گناه نکنیم، به حفظ خودت و به ستر خودت.

اهرم‌های بازدارنده گناه

همان‌گونه که ترمز در اتومبیل لازم است تا آن را از سقوط در پرتگاه‌ها و خطرات کنترل کند، غرایز و خواسته‌های انسان نیز نیاز به کنترل دارد.

۱. تفکر در امور گوناگون:

در روایت آمده است: یک ساعت فکر کردن، بهتر از هفتاد سال عبادت است.^۱

داستان:

روزی حضرت آیت‌الله بهجت رحمته‌الله‌علیه می‌فرمود: یکی از علمای بزرگ نجف اشرف هنگام سحر و وقت نماز شب، پسر نوجوانش را که در اطاق آقا خوابیده بود، صدا زد و گفت: برخیز و چند رکعت نماز شب بخوان. پسر پاسخ داد: چشم. آقا مشغول نماز شد و چند رکعت نماز خواند؛ ولی آقا زاده برنخواست. مجدداً آقا او را صدا زد: پسر، پاشو چند رکعت نماز بخوان. باز پسر گفت: چشم. آقا مشغول نماز شد؛ ولی دید فرزندش از رختخواب بر نمی‌خیزد. برای بار سوم او را صدا زد. پسر گفت: حاج آقا، من دارم فکر می‌کنم، همان فکری که درباره آن در روایت آمده است که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

تفکر ساعه خیر من عبادت سنه: یک ساعت تفکر بهتر از یک سال عبادت است. آقا پرخاش کرد و فرمود: آن فکری از عبادت یک یا هفتاد سال بهتر است که انسان را به خواندن نماز شب وادارد، نه اینکه انسان وقت نماز شب دراز بکشد و فکر کند و به این بهانه از خواندن آن شانه خالی کند.

عالم بزرگ، عارف عاشق و فقیه بی‌بدیل، مرحوم ملا احمد نراقی در کتاب پر نور *طاق‌قدیس*، داستانی را به مضمون زیر به صورت نظم نقل کرده است: در کنار شهری

۱. مستدرک الوسائل؛ ج ۲، ص ۱۰۵.

خارکنی زندگی می‌کرد که فقر و فاقه او را به شدت محاصره کرده بود. روزها در بیابان گرم، همراه با زحمت فراوان و بی دریغ خود مشغول خارکنی بود و پس از به دست آوردن مقداری خار، آن را با پشت خود به شهر می‌آورد و به ثمن بخت به خریداران می‌فروخت. روزی در ضمن کار صدای دور شو کور شو شنید. جمعیتی را با آرایش فوق‌العاده در حرکت دید. برای تماشا به کناری ایستاد، دختر زیبای امیر شهر به شکار می‌رفت و آن دستگاه و عظمت از آن او بود. چشم جوان خارکن به جمال خیره‌کننده دختر افتاد و به قول معروف دل و دین را یکجا در برابر زیبایی خیره‌کننده او سودا کرد. مأموران شاه سر رسیدند، به او نهیب زدند که از سر راه کنار برو؛ اما جوان خارکن که طاقش را از دست داده بود، به حرف آنان توجهی نکرد. قافله عبور کرد و جوان ساعت‌ها در سنگر اندوه و حسرت می‌سوخت. توان کار کردن نداشت. لنگ لنگان به طرف شهر حرکت کرد.

به حال اضطراب افتاد. دل خسته و افسرده شد و راه به جایی نداشت. میل داشت بدون هیچ شرطی، وسیله ازدواج با دختر شاه برایش فراهم شود. دانشوری آگاه او را دید. از احوال درونش باخبر شد و تا می‌توانست او را نصیحت کرد. پند دانشور بی‌فایده بود. آنچه او را آرام می‌کرد، فقط رسیدن به وصال محبوب بود.

پس دانشور به او گفت: تو که از حسب و نسب، جاه و مال، شهوت و اعتبار و به خصوص جمال و زیبایی بهره‌ای نداری، این خواسته تو از جمله برنامه‌هایی است که تحققش محال است. اکنون که راه به بن‌بست رسیده، برای پیدا شدن فرج و چاره‌شدن دردت، راهی جز رفتن به مسجد و قرار گرفتن در محراب عبادت نمی‌بینم. مقیم عبادتگاه شو، شاید از این طریق به کسب اعتبار و شهرت نایل شوی و فرجی در کارت حاصل شود.

خارکن فقیر، پند دانشور را به کار بست. کوه و دشت و کار و کسب خویش را رها کرد و به مسجدی که نزدیک شهر بود و از صورت آن جز ویرانه‌ای باقی نمانده بود، آمد و بساط عبادت خود را برای جلب انظار در آنجا پهن کرد.

کثرت عبادت و به خصوص نمازهای پی در پی، به تدریج او را در میان مردم مشهور کرد. آهسته آهسته ذکر خیرش دهان به دهان گشت و همه جا سخن از او به میان آمد. آری سخن از عبادت و پاکی و رکوع و سجود او در میان مردم آن‌چنان

شهرت گرفت که آوازه مسئله به گوش شاه رسید و شاه با کمال اشتیاق قصد دیدار با او کرد!

روزی شاه از شکار باز می‌گشت. مسیرش به کلبه عابد افتاد. برای دیدن او عزم خود را جزم کرد و بالاخره همراه با ندیمان، با موکب شاهی قدم در مسجد خرابه گذاشت. پادشاه در ضمن زیارت خارکن فقیر و دیدن وضع عبادتی او، به ارادتش افزوده شد. شاه تصور می‌کرد به خدمت یکی از اولیاء بزرگ الهی رسیده، تنها کسی که خبر داشت این همه عبادت و آه و ناله قلبی و توخالی است، خود خارکن بود. در هر صورت سر سخن را با آن جوان عابد باز کرد و کلام را به مسئله ازدواج کشید و با یک دنیا اشتیاق داستان دختر خود را مطرح کرد. که ای عابد شب‌زنده‌دار، تو تمام سنت‌های اسلامی را رعایت کرده‌ای، مگر یک سنت مهم و آن هم ازدواج است.

می‌دانی که رسول اسلام بر مسئله ازدواج چه تأکید سختی داشت! من از تو می‌خواهم به اجرای این سنت هم برخیزی و فراهم آوردن وسیله آن هم با من. افزون بر این من میل دارم تو را به دامادی خود بپذیرم؛ زیرا در پرده خود دختری دارم آراسته به کمالات و از لطف الهی از زیبایی خیره‌کننده‌ای هم برخوردار است. من از تو می‌خواهم به قبول پیشنهاد من تن در دهی، تا من آن پری‌روی را با تمام مخارج لازمه در اختیار تو قرار دهم!!

جوان پس از شنیدن سخنان شاه در حیرت فرو رفت و در جواب شاه سکوت کرد. شاه به تصور اینکه حجب و حیا و زهد و عفت مانع از جواب اوست، چیزی نگفت و از جوان خارکن خداحافظی کرد و به کاخ خود رفت.

ولی تمام شب را در این فکر بود که چگونه با این مرد الهی وصلت کند و چگونه این مرد را به ازدواج با دخترش حاضر نماید؟! صبح شد، شاه یکی از دانشوران تیزبین و بابصیرت را خواست. داستان عابد را با او در میان گذاشت و گفت به خاطر خدا و برای اینکه از قدم او، زندگی من غرق برکت شود، نزد او رو و وی را به این ازدواج و وصلت حاضر کن.

عالم آمد و پس از گفتگوی بسیار و اقامه دلیل و برهان و خواندن آیه و خبر، جوان را راضی به ازدواج کرد. سپس نزد شاه آمد و قبولی عابد را به سلطان خبر داد. سلطان از این مسئله آن‌چنان خوشحال شد که در پوست نمی‌گنجید.

مأموران شاه به مسجد آمدند و با خواهش و تمنا لباس شاهی به او پوشاندند و او را در محاصره مأموران با کبکبه و دبدبه شاهی به قصر آوردند. در آنجا غلامان و کنیزان دست به سینه برای استقبال او صف کشیده بودند و امیران و دبیران و سپاهیان، برای احترام به داماد شاه گوش تا گوش ایستاده بودند! وقتی قدم در بارگاه شاه گذاشت و چشمش به آن همه جلال و شکوه و سطوت و عظمت افتاد، غرق در حیرت شد و ناگهان برق اندیشه، درون جان تاریکش را روشن کرد و به این مسئله توجه نمود، من همان جوان فقیر و بدبختم، من همان خارکن مسکین و دردمندم، من همانم که مردم عادی حاضر نبودند سلام را جواب بدهند، من همان گدای دل سوخته‌ام که از تهیه قرص نانی جوین و پارچه‌ای کهنه عاجز بودم، من همان پریشان عاجز و بینوای مستمندم!!

آری، جوان بر اساس آیات الهی به فکر فرو رفت که من همان خارکنم که بر اثر عبادت میان تهی و طاعت ریایی به این مقام رسیدم. آه بر من، حسرت و اندوه از من، اگر به عبادت حقیقی و طاعت خالص اقدام می‌کردم، چه می‌شدم؟^۱

اندیشه و تفکر در امور، در درون انسان ایجاد قدرتی می‌کند که آدمی با آن قدرت می‌تواند از صفحه خاک به عالم پاک پرواز کند. اندیشه در امور انسان را از ذلت به عزت، از پستی به بلندی، از مذلت به رفعت، از جهنم به بهشت می‌برد. اندیشه در امور عالی‌ترین حال الهی است که به انسان دست می‌دهد و بهترین کمک انسان برای رهایی از هلاکت و حرکت به سوی سعادت است.

۲. ایمان به خدا و معاد و روز حساب:

ایمان به خدا و یاد او در همه حال و اعتقاد به اینکه همه ما در محضر خدا هستیم، از اساسی‌ترین اهرم‌های بازدارنده از گناه است. کسی که خدا را ناظر و فرشتگان او را مأمور ثبت و ضبط اعمال خود بداند و توجه داشته باشد که در روز قیامت، خداوند پرونده اعمال انسان را جلوی روی او خواهد گذاشت و او باید پاسخ‌گوی همه کارهای خود باشد، چنین فردی دست به گناه نمی‌زند. اثر و نقشی که این عقیده در کنترل انسان و جلوگیری از طغیان غرایز حیوانی دارد، هیچ چیز چنین

۱. عرفان اسلامی؛ ج ۵.

اثر و نقشی را ندارد. قدرت ایمان به خدا و یاد او در ریشه‌کن نمودن گناه از همه قدرت‌ها نیرومندتر است.

ایمان به خدا و اعتقاد به آگاهی او بر همه چیز و حضور او در همه جا، در انسان آن‌چنان نیرویی در برابر گناه به وجود می‌آورد که او را همچون سپری فولادین و نفوذ ناپذیر در برابر گناهان می‌کند.

نیروهای انتظامی و امنیتی هر چند قوی و گسترده باشند، قادر به جلوگیری از گناهان مخفی نیستند و هرگز نمی‌توانند در کنترل گناهان در خلوت نقشی داشته باشند؛ ولی ایمان درونی می‌تواند نقش خلل‌ناپذیری در بازداری انسان از گناهان آشکار و پنهان ایفا کند، بر همین اساس در آیات و روایات بر نقش ایمان در بازداری از گناه بسیار تکیه شده است. به طور نمونه قرآن می‌فرماید: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى:»^۱ آیا انسان نمی‌داند که خداوند همه اعمالش را می‌بیند.

«إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ»^۲ قطعاً پروردگار تو در کمین‌گاه است.

«يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ»^۳

خداوند چشم‌هایی را که به خیانت گردش می‌کند، می‌داند و بر آنچه در سینه‌ها پنهان است، آگاه می‌باشد.

در قرآن واژه بصیر (خدا بیناست) ۵۱ بار و واژه سمیع (خدا شنواست) ۴۹ بار آمده است. این آیات به روشنی بیان می‌کند همه ما در محضر خدای بزرگ هستیم. در هر جا، در خلوت و جلوت، هر کاری کنیم و حتی اگر در فکر و مغز خود، مطلبی را تصور کنیم، خداوند به آن آگاه است و در کمین انسان گنهکار است.

گر کند کودکی از دور نگاه	در مقامی که کنی قصد گناه
پرده عصمت خود را نداری	شرم داری زگنه در گذری
که بود خالق اسرار نهان	شرم بادت که خداوند جهان
تو کنی در نظرش قصد گناه	بر تو باشد نظرش بی‌گه و گاه

۱. علق: ۱۴.

۲. فجر: ۱۴.

۳. غافر: ۱۹.

راننده وقتی به چهارراه می‌رسد، همین که چراغ راهنمایی قرمز شد، از ترس پلیس و جریمه توقف می‌کند. آیا نباید انسان در محضر خدا و در برابر دید خدا، خود را کنترل کند؟! و از مجازات الهی بترسد؟

در دعای یستشیر که از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل شده، می‌خوانیم:

«اسْمَعِ السَّامِعِينَ وَابْصُرِ النَّاطِرِينَ»

خدواندی که شنواترین شنواها و بیناترین بینندگان است.

شخصی به حضور امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ من یک شخص گنهکار هستم و نمی‌توانم گناهم را ترک کنم، مرا موعظه کن. حضرت فرمود:

« پنج کار را انجام بده و آن‌گاه هرچه می‌خواهی گناه کن. آن پنج عمل عبارتند از:

۱. روزی خدا را مخور و هر آنچه می‌خواهی، گناه کن.
۲. از زیر حکومت خدا بیرون برو و آنچه خواهی، گناه کن.
۳. جایی را انتخاب کن تا خدا تو را نبیند و هرچه خواهی، گناه کن.
۴. وقتی عزرائیل برای گرفتن جان‌ت نزد تو آمد، او را از خود بران و هرچه خواهی، گناه کن.
۵. زمانی که مالک دوزخ تو را به سوی آتش برد، تو به سوی آتش مرو و آنچه خواهی، گناه کن»^۱.

۳. خودشناسی و توجه به شخصیت خود:

یکی از عوامل بازدارنده گناه این است که انسان شخصیت خود را بشناسد و به آن توجه داشته باشد؛ زیرا بخشی از گناهان بر اثر آن است که انسان به ارزش خود پی نبرده است.

به طور مثال اگر بچه در خانه استکانی را بشکند، به او تندی می‌کنی که چرا استکان را شکستی؛ ولی همین بچه اگر در کنار مهمان‌ها، دیس قیمتی غذا

۱. بحارالانوار؛ ج ۱۷؛ منهاج‌الشهادة؛ ص ۳۱۱.

را بشکنند، با کمال خونسردی می‌گویی مهم نیست، جانت به سلامت! در اینجا به شخصیت خود نزد مهمان‌ها توجه کردی و همین باعث گردید که خود را کنترل نمودی.

۴. توجه به تشکر از خداوند:

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «حتی اگر خداوند برای گناه کیفر دوزخ قرار نمی‌داد، لازم بود که انسان به دلیل تشکر از آن همه الطاف او، از گناه و مخالفتش دوری کند»^۱.

۵. توجه به عرض اعمال بر پیشوایان:

در اصول کافی روایات متعددی مبنی بر اینکه در هر هفته اعمال انسان به امام زمان علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می‌شود، نقل شده و آن بزرگواران را خشنود و یا ناراحت می‌کند.

۶. نزدیک دیدن مرگ

۷. ترس از عواقب گناه

۸. توجه به نقش عبادت در ترک معصیت

۱. نهج البلاغه؛ حکمت ۲۸۲.